

بهره‌گیری از روش‌شناسی تحول‌یافته اجتهادی، لازمه تولید علم دینی*

یکی از محورهای اصلی در بحث وحدت و تعامل حوزه و دانشگاه، بحث مناسبات علم (به‌خصوص علوم انسانی) و دین است. در دهه‌های گذشته در بسیاری از کشورهای جهان، با رویکردهای متفاوتی به موضوع مناسبات علم و دین پرداخته شده است. یکی از ایده‌های طرح‌شده در این زمینه که در جهان اسلام طرفدارانی دارد، تأثیرگذاری دین در عرصه نظریه‌پردازی علمی است، به گونه‌ای که نظریه علمی تولیدشده از حیث مبانی، روش‌ها و مفاهیم قابل انتساب به دین باشد و بتوان بر آن اطلاق علم دینی کرد. این ایده پیشینه ممتدی دارد و در دهه‌های اخیر نیز در حوزه‌های علمیه و برخی مراکز آموزشی و پژوهشی ایران مورد توجه دانشوران قرار گرفته و از منظرهای گوناگون به آن پرداخته شده است. مهمترین رویکردهای موجود در زمینه تدوین علوم انسانی اسلامی را می‌توان در محورهای هفت‌گانه زیر خلاصه کرد:

۱. **رویکرد پالایشی:** این رویکرد بر این باور است که باید نظریه‌های علمی و گزاره‌های توصیفی و تجویزی آن را بر معارف دینی عرضه کرد و چنانچه در جایی تعارضی مشاهده شد، با بهره‌گیری از شیوه‌های خاص اصولی، آن تعارض را حل کرد و از این طریق به یک علم پالایش‌شده توسط دین دست یافت. این دیدگاه بر مفروضاتی چند استوار است. برای مثال: «زبان دین، دست‌کم در بخشی از حوزه‌ها واقع‌نما است»، «دین و علم در برخی از قلمروها اشتراک دارند» و ...

۲. **رویکرد ارزشی و هدفی:** این رویکرد بر این باور است که برای اسلامی کردن یک علم باید ارزش‌ها و اهداف اسلامی را بر گفتمان علمی حاکم کرد. در پرتو این امر، تحقیقات و نوآوری‌هایی که توسط اندیشمندان دین‌دار در ساحت علم و دانش انجام

* خلاصه‌ای از مقاله ارائه شده ریاست محترم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در همایش اسلامی و بومی‌سازی علوم انسانی.

می‌گیرد، صبغه دینی خواهد یافت و در مقام کاربرد نیز، اهداف و آرمان‌های اسلامی محقق خواهد شد.

۳. **رویکرد مبنا‌محور:** این دیدگاه، بر اساس تلقی علم‌شناسانه ویژه خود، بر این باور است که برای بازسازی یک علم، بر اساس آموزه‌های یک دین (برای مثال اسلام)، باید در حوزه مفروضات، پیش‌فرض‌ها و مبانی آن دخالت کرد و چنانچه مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی اسلام به درستی تنقیح شود و در قلمرو نظریه‌پردازی علوم انسانی از آنها استفاده شود، آن علم می‌تواند در جهت معارف اسلامی متحول گردد.

۴. **رویکرد ترکیبی در ساحت روش:** رویکرد ترکیبی در حوزه روش‌ها، تأکید می‌کند که برای نظریه‌پردازی در یک موضوع علمی، هم‌زمان باید از روش تجربی، روش عقلی و روش اجتهادی که در حوزه معرفت دینی مورد استفاده بوده بهره گرفت. علمی که از این طریق به دست می‌آید، از آنجا که مبتنی بر دو روش تجربی و دینی است، می‌تواند علم دینی نامیده شود. موردی که در خصوص این رویکرد باید ایضاح گردد، نسبت روش تجربی و روش اجتهادی و چگونگی تعامل و ارتباط این دو باهم است.

۵. **رویکرد استخدومی:** رویکرد استخدومی بر این است که علم و فن‌آوری باید در خدمت دین قرار گیرد، چه در عرصه «تبیین مدعیات دینی» و چه در حوزه «دفاع از معارف دینی» و چه در ساحت «تبلیغ و ترویج دین» و...

۶. **رویکرد تدین‌محور:** این رویکرد مبتنی بر نظریه شهید صدر، در کتاب *اقتصادنا* است و بر این امر تأکید دارد، که علم دینی یعنی علمی که به فرد یا جامعه متدینان پردازد و قوانین و قواعد حاکم بر روحيات و رفتارهای فرد یا جامعه دینی خاصی را که در پرتو تعالیم دینی خاص شکل گرفته بررسی کند.

۷. **رویکرد شمول‌گرایی:** رویکرد آخر که برخی از بزرگان معاصر به آن اشاره داشته‌اند، بر این باور است که باید روش‌ها و قلمرو دین را دربردارنده روش و قلمرو علوم تجربی و عقلی و شهودی دانست.

هر چند در ارتباط با هر یک از این رویکردها تفاسیر مختلفی وجود دارد و قائلان به آن رویکرد اختلافاتی جزئی باهم دارند، اما می‌توان گفت که رویکردهایی که در دهه‌های اخیر در باب علوم انسانی اسلامی مطرح شده است به یکی از این هفت محور یا ترکیبی از دو یا چند رویکرد یادشده برمی‌گردد.

اکنون به بیان چند نکته می‌پردازیم:

الف) نکته قابل تأمل در این میان آن است که هیچ‌یک از طرق هفت‌گانه فوق را نمی‌توان به‌طور کامل طی کرد؛ مگر آنکه شناخت صحیحی از معارف اسلامی که حاصل پیروی از روش اجتهادی است به دست آمده باشد و یکی از خلاءها و ضعف‌های موجود در بررسی مناسبات علم و دین یا تدوین علوم انسانی اسلامی همین است، که عده‌ای وارد این حوزه شده‌اند و یکی از این رویکردها را اخذ کرده‌اند، اما از آن پایه و بنیاد روش‌شناسانه لازم برای ورود عمیق در معارف اسلامی برخوردار نبوده‌اند. برای مثال اگر قرار است که مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی اسلامی کشف گردد و به عنوان مبانی و پیش‌فرض‌ها وارد یک علم شود و براساس آن، علمی اسلامی سامان یابد، این سؤال اساسی مطرح خواهد شد که آن مبانی اسلامی از کجا و به چه روشی باید کشف و استنباط شود؟ بی‌شک کسی که با روش اجتهادی آشنا نیست و نتوانسته تمرین و ممارست لازم را در این حوزه انجام دهد، نمی‌تواند مطالبی را از متفکران دیگر وام بگیرد و بیندازد که این‌ها معارف حقیقی اسلامی است و از آنها در حوزه تعلیم و تربیت، اقتصاد، جامعه‌شناسی یا دیگر علوم انسانی استفاده کند. در اینجا یک نگاه عمیق اجتهادی لازم است که بتواند محورهای کلامی و فلسفی متناسب با آنچه در علوم انسانی مورد نیاز است را شناسایی کند و آنها را با بنیادهای نظری یک علم پیوند بزند. در اخذ رویکردهای دیگر تولید علم دینی نیز یک چنین وضعیتی صدق می‌کند.

ب) نکته دیگری که در زمینه تولید علوم انسانی اسلامی باید متذکر شد آن است که اجتهاد موجود برای تولید علوم انسانی اسلامی هرچند لازم است، اما کافی نیست و ما نیازمند آن هستیم که در روش‌شناسی اجتهاد تحولاتی ایجاد کنیم. توضیح آن‌که علم اصول، که روش‌شناسی اجتهاد را در حال حاضر تشکیل می‌دهد، به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی از اصول اختصاص به فقه و گزاره‌های تجویزی دارد. بخش دیگری از علم اصول، روش‌شناسی استنباط از متون دینی را در اختیار ما قرار می‌دهد و از این بخش می‌توان در استنباط گزاره‌های مربوط به حوزه‌های دیگر معرفتی و ارزشی بهره گرفت. متأسفانه رویکرد حاکم در علم اصول رایج در روزگار ما، ناظر به آن بخشی است که به استخراج گزاره‌های تجویزی و فقهی اختصاص دارد. اولین اقدامی که لازم

است که در روش‌شناسی اجتهاد صورت گیرد، آن است که ما اصول را به عنوان روش‌شناسی اجتهاد به معنای عام تلقی کنیم که می‌کوشد روش استنباط از متون دینی را به معنای عام و در حوزه‌های مختلف به دست دهد و پس از آن به مقتضای چند رویکردی که برای تولید علم دینی به آن اشاره شد، تحولی در حوزه روش‌شناسی اجتهاد ایجاد شود.

متأسفانه آنچه تاکنون در زمینه تولید علم دینی انجام گرفته، بیشتر حالت روبنایی داشته و کمتر با نگاه روش‌شناختی وارد این قلمرو شده است. برای مثال تاکنون به دقت به این مسئله نپرداخته‌ایم که آیا خبر واحد، بحث تعادل و تراجیح و... فقط در فقه حجیت دارد یا در گزاره‌های دیگر هم می‌تواند حجیت داشته باشد؟ آیا می‌توان از این قواعد اصولی و روش‌شناختی برای رفع تعارض دستاوردهای علمی و معارف دینی استفاده کرد؟

به هر روی تا زمانی که روش‌شناسی اجتهاد را تعمیم ندهیم و از آن در استنباط احکام و گزاره‌های مربوط به حوزه علوم انسانی استفاده نکنیم. امکان شکل‌گیری یک علم انسانی اسلامی وجود ندارد.

بر این اساس برای تولید علوم انسانی اسلامی با استفاده از روش‌شناسی اجتهادی باید در سه سطح کار اجتهادی انجام شود:

۱) تنقیح گزاره‌های بنیادی کلامی و فلسفی که باید در حوزه مبانی علوم انسانی مورد استفاده قرار گیرد.

۲) شناسایی گزاره‌های اخلاقی و ارزش‌های بنیادینی که مقصد حرکت ما را معرفی می‌کنند.

۳) در زمینه علم دینی، دست یافتن به گزاره‌های تجویزی مناسب برای نیل به اهداف مورد نظر.

ج) نکته دیگر در بحث استفاده از روش اجتهادی برای تولید علوم انسانی اسلامی آن است که با استفاده از روش اجتهاد کنونی به گزاره‌های انفرادی دست پیدا می‌کنیم و این روش برای فرضیه‌سازی و استنباط گزاره‌های کلی به کار نمی‌آید. سؤالی که قابل طرح است، آن است که آیا روش اجتهادی قابلیت نظام‌سازی و نظریه‌پردازی هم دارد؟ به نظر می‌رسد در حوزه نظام‌سازی با نگاه اجتهادی تاکنون کار قابل عرضه، به جز آنچه

شهید صدر در *اقتصادنا* انجام داده‌اند، کمتر صورت گرفته است. بر این اساس باید برای تجمیع گزاره‌های انفرادی و دست‌یابی به نظریه‌ها یا نظام‌های خرد و کلان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، مطابق با آنچه روش‌شناسی اجتهادی اقتضاء می‌کند، قواعدی را کشف و پایه‌ریزی کرد.

با توجه به مقدمات بیان شده به نظر می‌رسد برای تولید علوم انسانی اسلامی، ضرورت دارد که دامنه و قلمرو روش‌شناسی اجتهاد گسترش یابد و کارایی آن در بررسی گزاره‌ها و نظریه‌های علوم انسانی به مرحله آزمون گذاشته شود. علاوه بر این، کوشش گردد تا از این روش برای تولید گزاره‌ها و نظریه‌های علمی مبتنی بر آموزه‌های دینی بهره گرفته شود و این امر مستلزم آشنایی هرچه بیشتر با اصول روش‌شناسی و بالطبع گسترش مباحث روش‌شناسی اجتهادی و بررسی نسبت آن با روش‌شناسی‌های علوم انسانی در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها است.

امید است گام جدیدی که *فصلنامه حوزه و دانشگاه* در پرداختن به مباحث روش‌شناسی علوم انسانی برداشته است با حمایت اساتید و پژوهشگران حوزه و دانشگاه به ثمر نشیند و گفتگو و تعامل علمی پیرامون مباحث روش‌شناسی علوم انسانی میان حوزویان و دانشگاهیان، زیربنایی استوار برای تعامل و وحدت فکری این دو نهاد علمی فراهم آورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی